

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

وحید تاجیک

۰۲ فبروری ۲۰۱۵

از کدامین درد بنالیم!؟



مردم خدا(ج) باورکشورمن، از کهن سال تا به جوانش، از زن تا به مردش، از روشنفکر تا به غیر روشنفکرش، از خاص تا به عامش در هر حالت – زمان از درمان دردهایش بگیر، تا به جست و جوی خویش و معنی بخشیدن به زندگی خود و حتی مهار نفس سرکش اماره، فقط یک آدرس و یک در را می شناسند و دق الباب می کنند و طالب کمک می شوند «درب -بارگاه ملکوتی - خداوند(ج)».!! حتی ابزار عبادت شان طوری است که هیچ موجود زنده ای را آسیب نمی رساند، که خدا(ج) ایشان ، بیچارگی را چاره ، درد را درمان ، ترس و بی دفاعی و ناامیدی را پناه ، دادرس عادل، معشوق و محبوب و معبود ، دشمن ظلم و تبعیض، بخشاینده و مهربان، که می شود با او بی واسطه ملا - شیخ - قاضی و مُحْتَسِب دوستی کرد، رازو نیاز و معامله کرد، خندید و گریست . این است آن تلقی شکل گرفته از خداوند در ذهن مردم این کشور، یعنی همه زندگی مادی و معنوی مردم این سرزمین بر محور آن خدای وصف ناپذیر، اما سرچشمه همه بود و نبودهها، سوز و گدازها و عشق ها می گردد؛ و از آن گرما - معنا می گیرد . در حقیقت زندگی اعتقادی اکثریت مردم مان مصداق این فرموده مولانا است:

دردو چشم من نشین ای آن که از من من تری تا قمر را و نمایم کز قمر روشن تری

اما مشکل و کم شانسی مان از آنجا آغاز می شود که چند تا موجود ، بی شاخ و دم، در رأس لشکریان «یاجوج و ماجوج» با ظاهر انسانی ونام و عنوان «امیرالمؤمنین – خلیفه کل مسلمین» مدعی می شوند که نمایندگان راستین دین و خدا هستیم و برای مردمی با این عظمت و خوبی و مسلمان تعیین تکلیف می کنند و می گویند : ما رسالت داریم تا شما گمراهان را به راه صراط المستقیم هدایت کنیم!؟ شما چه می دانید که خدا(ج) چه می خواهد و از شما چه انتظاری دارد!؟ شما گله های نادان، جاهل، گمراه و نیازمند به داشتن یک چوپان و هدایت هستید، (تأکید روی «یک چوپان»، هم به تلویح و هم به تصریح، چنین معنا می دهد که هر یک دیگر مدعیان «چوپانی» را قبول

ندارند.) که در صورت عدم تمکین عذاب الیم و نا بودی در انتظار شما گمراهان می باشد. که بعداً چهارچوب های فکری مورد قبول خود را، به نام های مختلفی همچون سنت، اخلاق و ارزش های مذهبی، بر همگان تحمیل نموده، مردم را به خودی و نا خودی، و گمراه و صالح، تقسیم می کنند، که معی ر این تقسیم بندی نیز، پذیرش یا طرد همان چهارچوب های فکری مورد قبول خودشان است.

اما، در این گیرودار و تنور داغ شکار آدم ها به نام «دین - مذهب»، اگر بادقت بیشتر و فارغ از همه قیل و قال های عاطفی رنگارنگ، به این چهره ها نظر اندازی، با حیرت و تعجب درخواهی یافت که، «ته - دم» همه شان از آن «شیخ موكلا ی رند»، که پس حدیث سنگر گرفته بود- تا - خلیفه مَعَم تفرقه گر کُل مسلمین - که نقاب دین به رخ کشیده، یا - آن امیرالمؤمنین برساخته که خرقة پیغمبر بر تنش کرده اند، به «موساد- اسرائیل، آی-اس-آی - پاکستان، یا سی-آی-ای امریکا» وصل می باشد!! که دریغا و صد افسوس که ما قربانیان عزم و اراده چنین موجوداتی مسخ شده، گُجسته، خشک اندیش، جاهل مطلق، وابسته و برداشت های غلط و خطا های بزرگ شان هستیم. از اینجاست که در این دور و زمان، در جهان امروزی، ما دیگر در هیچ جای امنیت نداریم.

در مراکز خرید، رستورانها، مکاتب، هتل ها، اتوبوس ها، قطارها، هواپیماها، مسابقات ورزشی، مراکز تجمع مردم، خیابان ها و حتی مساجد - تکایا، دیگر از امنیت خبری نیست. فقط صدای مهیب انفجار بمب و انتحاری این «شبه آدمیان مسخ شده» و به خون غلتیدن بی شماری از کودک گرفته تا زن و مرد و پیر و جوان و همه بندگان پاک و بی گناه خدا(ج). اما این تنها مشکل مردم کم طالع و بدبخت کشور من نیست. یکی از مهم ترین نشانه های بدبختی را شاید و باید در این واقعیت که حالا میگویم سراغ گرفت. مگر می شود بعد از دانستن این که در کشور چند میلیون فقیر و گرسنه و معتاد و تن فروش داریم عذاب نکشید؟ مگر می توان ندید کودکان پنج ساله و خرد سن را که در میان موتر ها در فصل سرد زمستان یا تابستان گرم کابل و دیگر شهر ها در پی لقمه نانی اشک می ریزند، مورد تجاوز قرار می گیرند و مجبور به هرکاری می شوند؟ مگر می شود و می توان شرمساری و افسردگی را در چشم مردی که نتوانسته لقمه نانی برای دختر و پسر کوچک و چشم به راه خود تهیه کند ندید و نفهمید و رنج نبرد؟ مگر می توان خجلت زنی را که می داند فرزندانش از تن فروشی او برای تهیه لقمه نانی باخبراند درک نکرد؟ به قول حضرت سعدی:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی.

دریغا، که بد بختی ما مردم کم طالع تمامی ندارد. از کی زود تر بنالیم؟ از ظلم و ستم و درد و رنج همه باخبراند، خوب هم باخبراند. دیگر مردم الآن به تجربه دریافته اند و از این سوداگران سیاسی، که در حقیقت ملتزمان رکاب اجنبی ها و منتظر فرمایشات ملوکانه ایشان هستند و به وجدان خویش پشت کرده اند نیز، امید رسیدن به صلح و امنیت و آرامش را ندارند. چون نیک می دانند که توقع حل کُل مشکل کشور که خیلی زیاد است، حتی برای حل مسائل مرزی با کشور پاکستان که عمده مشکل تاریخی و سبب تمامی بدبختی ملت شده، اقدام عملی که جای خود دارد، که این جماعت ترسو و بزدل حتی شجاعت مطرح کردن آن را در داخل نیز ندارند.

باری، در این بی سامانی روزگار غدار و گرفتاریها و بدبختی های زندگانی، انسان سرکوفته و دردمند و مأیوس کشور من، خسته از این همه گرفتاری - مشکلات و هراسان از سببیتی که در گشتار مردم به نام دین و شریعت صورت می گیرد. نسبت به همه «ارزشهای عالی انسانی و اجتماعی» بدبین و ایمان به «امکان تحقق یک جامعه پر از تساهل و تسامح و آزادی و زیبایی» را از دست داده و نسبت به هرچیز بی باور شده است.

و چه سخت است قرار گرفتن در چنین شرایطی که پژواک هولناک شکستن باور های خود را تا اعماق روح و روان احساس کنی و هیچ تبدیلی هم نداشته باشی. اضطراب و تلواسه و نگرانی های برآمده از این وضعیت را می شود در چهره تک – تک آدم های کشور مان با وضاحت مشاهده کرد.

یادآوری

ناگفته پیداست که ، بررسی این جریان های به ظاهر بی ربط، که پیوندی تنگاتنگ دارند، به هیچ روی جامع نیست و جز کرته ای از برخی مصادیق فقر و بدبختی نبایدشان دانست.